

مردی به زنی عارف پیشه رسید. زیبایی او دل مرد را ربود.  
گفت: ای زن در هوای تو خویشتن از دست بدم.  
زن عارف گفت: چرا در خواهرم ننگری که از من نیکوتر و  
زیباتر است؟  
آن مرد گفت: خواهرت کجاست؟  
زن گفت: برو ای بیکاره هوسباز که عاشقی کار تو نیست.  
اگر دعوی دوستی ما را درست بودی. تو را پروای دیگری  
نبودی.

---